

انواع نوستالژی در غزلیات شهریار

خاور قربانی^۱

نسرین چیره^۲

نسیبه عالیقدر^۳

چکیده

نوستالژی، به عنوان اصطلاحی مشترک بین روانشناسی و ادبیات در شعر و ادب فارسی از دوره ابتدا تاکنون وجود داشته و با رشد افکار رمانتیک افزایش یافته است. این مقاله به بررسی این بحث در غزلیات شهریار پرداخته است. و درصدد دست یافتن به پاسخ این سوال است که کدام نوع نوستالژی در غزلیات این شاعر بیشتر نمود پیدا کرده؟ برای این منظور با استفاده از روش کیفی از نوع توصیفی - تحلیلی نخست داده‌ها از بین تمامی غزلیات انتخاب شده‌اند سپس به طبقه بندی آن‌ها در دو دسته فردی و جمعی پرداخته شده است. نتیجه تحقیق نشان می‌دهد که هر چند میزان توجه به نوستالژیهای فردی بیشتر است، نوستالژیهای جمعی هم برجستگی خاصی در غزلیات او دارند.

کلیدواژه‌ها:

شهریار، نوستالژی، فردی، جمعی، رمانتیسیم.

^۱ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران ghorbanikhavar2015@gmail.com

^۲ استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران

^۳ کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، واحد مهاباد، دانشگاه آزاد اسلامی، مهاباد، ایران.

بررسی اشعار شاعران بر اساس علوم مختلف، از جمله روانشناسی، اسطوره‌شناسی، جامعه‌شناسی و ... راهگشای مسائل زیادی در ادبیات و سایر رشته‌ها است. نوستالژی در اصل یکی از اصطلاحات علم روانشناسی است که با علوم دیگری مانند جامعه‌شناسی، اقتصاد، تاریخ، فلسفه، ادبیات و ... هم مرتبط است. در مورد ادبیات و بویژه شعر، نوستالژی بیشتر در شعر شاعرانی جلوه پیدا می‌کند که گرایش‌های رمانتیک داشته و همواره علاقه دارند به زندگی بدوی و بدون ماشین گذشته برگردند و از آنچه منجر به از بین رفتن صفا و صمیمیت زندگی نوع بشر شده است، دوری گزینند. اما این فقط یک سوی قضیه است، در سوی دیگر اگر از دید روانشناسی به اشعار نوستالژیک بنگریم، خواهیم دید شاعرانی که از طریق اشعارشان حس نوستالژیک بیشتری به مخاطب منتقل می‌کنند، دوران کودکی بسیار شیرینی داشته و نیز تجربه‌های احساسی و عاشقانه نیمه‌تمامی در جوانی داشته‌اند.

بررسی اشعار نوستالژیک شهریار بویژه غزلیاتش یکی از شاعران متمایل به رمانتیسم معاصر نیز ما را در شناخت شعر و روحیات او یاری خواهد کرد و نیز گرایش‌های او به مکاتب مختلف ادبی روشن خواهد شد. این مقاله با هدف یافتن و طبقه‌بندی مضامین نوستالژیک شهریار، نخست از دیوان شهریار تمامی غزلیات او بررسی و شواهد نوستالژیک استخراج شده سپس در تقسیم‌بندی خاصی که از طریق نظریه پردازان حیطه نوستالژی انجام گرفته، طبقه‌بندی شده‌اند و پس از توضیحات لازم در مورد هر یک از این انواع، بسامد هر یک از آنها ارزیابی شده است تا در نتیجه‌گیری بتوان با اطمینان قابل قبولی بیان کرد که غزلیات نوستالژیک شهریار از چه کیفیتی برخوردار بوده و کدام یک از انواع نوستالژی بسامد بیشتری داشته است. در گردآوری و تدوین داده‌ها، از شیوه توصیفی-تحلیلی، از طریق کتابخانه و یادداشت برداری از منابع استفاده شده است.

تعریف نوستالژی

«واژه نوستالژی در فرهنگ آکسفورد به معنی احساس رنج و حسرت نسبت به آن چیزی است که گذشته و از دست رفته است» (حییم، ۱۳۷۹: ۲۹۰). در فرهنگ فشرده سخن این اصطلاح با عنوان «حسرت» مشاهده می‌شود و «نوستالژی به معنی اندوه، ناراحتی از نبودن یا نداشتن چیزی، دریغ خوردن و تأسف داشتن بکار برده شده است» (انوری، ۱۳۸۲: ذیل نوستالژی). به طور کلی این واژه به معنای دل‌تنگی به سبب دوری از وطن، خانواده، دوران کودکی، اوضاع سیاسی اجتماعی در گذشته و یا دل‌تنگی حاصل از یادآوری گذشته‌های درخشان، معنای این واژه در زبان فارسی غالباً به غم غربت و احساس غربت و حسرت گذشته ترجمه شده است. (آشوری، ۱۳۷۵، باطنی ۱۳۶۸: ذیل نوستالژیک)

متداول‌ترین معانی اصطلاحی واژه نوستالژی، اشتیاق مفرط برای بازگشت به وضعیت و دوره‌ای از دست رفته، غم غربت، حسرت گذشته و دل‌تنگی برای خانواده متداول‌ترین معانی این اصطلاح هستند. نوستالژی یک احساس طبیعی، عمومی و حتی غریزی و فطری در میان نژادهای گوناگون و به طور کلی تمامی انسان‌هاست. «به لحاظ روانی، زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشته خود فاصله می‌گیرد. گذشته‌ای که عبارت است از انبوه تصاویر، تجربه‌ها، دانش‌ها و اصولاً تمام زندگی ما عبارت است از گذشته. تمام ذهن ما، زندگی، روابط و رفتار ما ریشه در گذشته دارند» (مصفا، ۱۳۸۴: ۱۴).

از دیدگاه «آسیب شناسی روانی»، نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشته پراقتدار نشأت بگیرد؛ گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبرو می‌شوند، یا

سلامتشان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند، اولین واکنش آنها راهی برای گریز است. اما در بیداری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی را داشته‌اند» (آشوری، ۱۳۷۵: ۱۱).

مطلبی که هم‌اکنون طرح آن ضروری است، سخن از گذشته است. نوستالژی را معمولاً دلتنگی برای گذشته معنا کرده‌اند و سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا نوستالژی می‌تواند با آینده و حال نیز ارتباط داشته باشد؟ یاد گذشته را زنده می‌کنند و از طرفی دیگر می‌توانند زمینه‌ساز نوستالژی در آینده شوند «فروید به عوامل ناشی از گرایز و آنچه در نخستین سال‌های زندگی تجربه شده است، توجه دارد و معتقد است که این گذشته و پیشینه، تا دم مرگ ادامه می‌یابد. ولی یونگ معتقد است که این گذشته نه فقط گذشته‌ای بالفعل، بلکه همچنین آینده‌ای بالقوه را در کیفیت تشکیل شخصیت دخیل می‌داند و برای آینده، هدف‌ها، آرزوها، امیال و آمال انسان و تأثیر آنها در رفتار او اهمیت بسیار قائل است» (یونگ، ۱۳۷۷: ۸). گذشته بستر دلتنگی‌های حال است و حال زمینه‌ساز حسرت‌های آینده. دلتنگی را باید در هر دو جستجو کرد. هم گذشته و هم حال و حتی آینده نیز در این میان دخالت دارند. پس نوستالژی می‌تواند نوعی حس آرمانی، در فرد به وجود آورد که به دنبال ایجاد این احساس، شخص به دنبال جامعه‌ای آرمانی باشد. با توجه به این تعاریف، به‌طور کلی می‌توان گفت، مؤلفه‌های اصلی نوستالژی عبارتند از: دلتنگی برای گذشته ۲. گرایش مفرط به بازگشتن به وطن و زادگاه ۳. بیان خاطرات همراه با افسوس و حسرت ۴. پناه بردن به دوران کودکی و یاد کردن حسرت‌آمیز از آن ۵. اسطوره‌پردازی ۶. آرکائیسیم (باستان‌گرایی) ۷. پناه بردن به آرمان‌شهر.

حال با استفاده از این تعاریف و با استناد به مطالب گفته شده در مورد نوستالژی تعریف جامع و مانعی از این اصطلاح ارائه می‌گردد و با توجه به این تعریف، نوستالژی در شعر شهریار مورد بررسی و ارزیابی قرار می‌گیرد. نوستالژی نوعی حس دلتنگی، یادآوری خاطرات از طریق تداعی، بازتولید اندیشه‌های دست‌نخورده (فطرت، ازلیت، اصالت) باز نمود و بازیابی کنش‌های نامرئی (بازگشت به سادگی)، فرورفتن در عمق اندیشه‌ها و جاذبه‌ها (عشق) و بازگشت به حقیقت و واقعیت نهفته در خودآگاه و ناخودآگاه فردی و جمعی انسان‌هاست که به خاطر دور شدن مکانی و زمانی ممکن است فراموش و مدفون باشند و انسان در حسرت و آرزوی بازگشت به آنهاست.

انواع نوستالژی

در تقسیم‌بندی اول ممکن است نوستالژی به دو صورت در نوشتار ظاهر شود. «گاه ترسیم بعضی لحظات است، مانند دستان اثر مهشید امیرشاهی و گاهی ممکن است در سراسر اثر باشد، مانند رودخانه ما اثر مهین دانشور (آشوری، ۱۳۷۵: ۲۴۶). در این نوع دسته‌بندی دو زیرمجموعه آنی و مستمر قرار می‌گیرد. «منظور از نوستالژی آنی، گرایش آفریننده اثر به لحظه یا لحظاتی از گذشته در اثر خویش است؛ یعنی بخش‌هایی از دیوان شاعر یا اثر نویسنده را در بر می‌گیرد. نوستالژی مستمر در بردارنده تمامی اثر شاعر یا نویسنده است. شاعر یا نویسنده‌ای که متأثر از نوع نوستالژی باشد در سراسر اثر خویش تمام و تمام و کمال به گذشته می‌پردازد» (انوشه، ۱۳۷۶: ذیل واژه) و (صفوی، ۱۳۸۰: ذیل واژه).

در تقسیم‌بندی دیگر «مفاهیم نوستالژیک از نظر تأخر زمانی دو عنوان کلی «گذشته‌گرا» و «آینده‌گرا» را می‌توان مطرح نمود. گذشته‌گرا، اتفاقاتی که در گذشته دور یا نزدیک برای شاعر یا نویسنده اتفاق افتاده است. مفاهیم نوستالژیک آینده‌گرا نیز آرزوهای دست‌نیافتنی شاعر را شکل می‌بخشد با توجه به این تقسیم‌بندی شاعر می‌تواند بازگشتی به گذشته و یادآوری دوران بسیار دور و حتی نقبی به گذشته جمعی انسان‌ها داشته باشد و یا شاعر در حسرت آینده‌ای باشد که ممکن است

هرگز به تماشای آن ننشیند. (آمال‌ها و آرزوها) در نتیجه نوستالژی برابر با شناختن معیار، میزان و چگونگی توجه به هنرمند به گذشته و موضع‌گیری او در مواجهه با حال و آرزوهایش برای آینده است.

از آنجا خاطره‌ای در ذهن به ظهور نوستالژی در اندیشه، گفتار و یا نوشتار منجر می‌گردد، در نتیجه دلیل نوستالژی و دل‌تنگی را باید در هر سه سوی زمان جستجو کرد. هم گذشته، هم حال و هم آینده. در حقیقت حال بستری برای دل‌تنگی‌های گذشته و آینده است. «انواع مفاهیم نوستالژیک از نظر تعداد به دو زیر مجموعه کلی فردی و جمعی و اجتماعی، شکل می‌گیرند. که قصیده یا هر نوع قالب شعری را تحت تأثیر قرار می‌دهند» (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۳۹۶). به نظر نگارنده، این پژوهش در این تقسیم‌بندی شاخه دیگری با عنوان فردی - اجتماعی جای دارد و در این پژوهش مورد بررسی قرار گیرد. البته می‌توان گفت این سه مجموعه انواع دیگر نوستالژیک: مستمر، آنی، گذشته‌گر، آینده‌گرا را در برمی‌گیرد و این انواع با یکدیگر ارتباطی متقابل دارند؛ یعنی یک اثر هم می‌تواند دارای نوستالژی مستمری یا آنی و یا گذشته‌گرا و آینده‌گرا و یا به طور کلی فردی و اجتماعی و فردی - اجتماعی باشد.

در این تقسیم‌بندی «نوستالژی فردی بیانگر اندوه فردی و شخصی نویسنده و یا شاعر است شاعر در شکل‌دهی این رشته از گفتارها و نوشتارها دیگران را با خود همراه نمی‌دارد. مثل این که شاعر در اندوه لحظات و داشته‌های خویش گذاشته غمگانه می‌سراید و اگر از شخص دیگری یاد می‌کند، آن فرد بی‌شک معشوق او خواهد بود» (همان). از آنجایی که ناخودآگاه رفتاری است فردی، این نوع نوستالژی مربوط به ناخودآگاه فردی شاعر یا نویسنده می‌شود.

«در نوستالژی اجتماعی، آنچه را که شاعر یا نویسنده مطرح کند، غصه‌ها و دردهایی است که مربوط به مردم منطقه‌ای یا جامعه‌ای می‌شود که ایشان را آزرده خاطر کرده است» (انوشه، ۱۳۷۶: ۱۳۹۵). یا دردی است همگانی که در حوزه ناخودآگاهی جمعی قرار دارد که شاعر بازگشتی به گذشته‌ها دارد و مربوط به همگان می‌شود، مثل بازگشت کهن‌الگو و یا بیان دردهای سیاسی - اجتماعی جامعه و به طور کلی شاعر در این نوستالژی حسرت مشترکی را بیان می‌کند. همان‌گونه که دیدیم نوستالژی را از این دیدگاه به دو شاخه فردی و اجتماعی تقسیم کردند ولی ما شاخه دیگری به این نوستالژی‌ها افزوده و نوستالژی را به سه نوع فردی، اجتماعی و فردی - اجتماعی، تقسیم می‌کنیم. شاخه فردی - اجتماعی هم بیانگر اندوه فردی و هم بیانگر اندوه جمعی انسان است که ریشه در ناخودآگاه فردی و جمعی فرد دارد. ابتدا شاعر یا نویسنده به ناخودآگاه فردی خود و گذشته‌هایی که خود داشته است رجوع می‌کند و سپس از ناخودآگاه فردی به ناخودآگاه جمعی کشانده و سوق داده می‌شود و به عبارت دیگر از ناخودآگاه فردی به ناخودآگاه جمعی که بین همه انسان‌ها مشترک است، گریزی می‌زند. مانند یادآوری دوران کودکی خود و انسان نوعی، معشوق زمین و معشوق ازلی و به طور کلی در این سه نوستالژی شاعر یا نویسنده لحظه یا لحظاتی از گذشته‌ها را ترسیم می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد. این حسرت‌ها و اندوه‌ها ریشه در ناخودآگاه فردی و جمعی دارند. البته هر کدام از این شاخه‌ها شامل زیرمجموعه‌هایی هستند و در آثار شاعران و نویسندگان گذشته، و معاصر بازتابی شگرف داشته‌اند و دارند.

نوستالژی در غزلیات شهریار

در کل مضامین نوستالژیک را در غزلیات شهریار می‌توان به هفت دسته تقسیم بندی نمود که به ترتیب عبارتند از: یاد یاران، یاد معشوق، یاد جوانی و گذر عمر، یاد وطن، تمدن گریزی، تعلق به عرفان و مذهب و مرگ اندیشی هستند. همان‌طور قبلاً اشاره شد، مضامین مختلف نوستالژی، ذیل تقسیم‌بندی کلی‌تری قرار می‌گیرند. که یک بخش از آن مربوط به

خاطرات فردی است و بخشی دیگر مربوط به خاطرات گروهی یا اجتماعی، که از ناخودآگاه جمعی نشأت می‌گیرد. در این مقاله هم این هفت نوع زیر مجموعه این تقسیم بندی قرار گرفته‌اند

نوستالژی‌های فردی

یاد یاران: در شعر شهریار از مضامین پر تکرار در رابطه با نوستالژی، به خاطر آوردن یاران و دوستان گذشته است که یا از دنیا رفته‌اند و یا دیگر در کنار هم نیستند. همین موضوع موجب شده است مخاطب شعر شهریار خود را در احساسات منتقل شده در شعر با شاعر یکسان ببیند. این شعر، با خاطره و حسرت فراق و دوری از یکی از یاران شاعر، با نام حبیبی پیوند خورده است. شاعر دیدن دوباره او را طلب کرده و در بیت سوم از حسرت بی نصیب بودن از او سخن می‌گوید.

ز مهرویان نصیبم نیست جز حسرت فلک گویی به نام من کشیده قرعه حسرت نصیبی را
 ره عاشق فریبی راه و رسم بی وفایان است حبیب من نیاموزی ره عاشق فریبی را
 (شهریار، ۱۳۹۱: ۸۹)

در شعر دیگری، خطاب به ایرج، از همان واژه اول به نوعی شکوه شعری ایرج را به خاطر می‌آورد و در نهایت خود را شاگردی از مکتب او که مکتب عشق است، معرفی می‌کند.

ایرجا سر به درآور که امیر آمده است چه امیری که به عشق تو اسیر آمده است
 چون فرستاده سیمرخ به سهراب دلیر نوشداروست ولی حیف که دیر آمده است
 (شهریار، ۱۳۹۱: ۱۱۲)

«نشستن در غربت، دور از دوستان و همزمان و همدلان موجب می‌گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشته خود بازگردد تا شاید بتواند کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید» (شریفیان، ۱۳۸۴: ۵۲)

جدا شدن از جمع دوستان و شکوه از دوران، از ویژگی‌های مضمونی این شعر است. ردیف منتخب توسط شاعر که جمله «چه شد؟» است، خود بیانگر سؤالی است که از دست دادن را یادآور شده است. «غم فقدان عزیزان هم شامل نوستالژی فردی است. هنرمندان در برخورد با مرگ عزیزان و یاران خویش به بهترین شکل، احساسات خود را منتقل می‌کنند. از عواملی که باعث تسکین و کاهش نوستالژی غم فقدان یاران شده، این است که فرد داغ دیده احساسات خود را بیرون ریزد و در مورد عزیز خود صحبت کند. صحبت کردن‌ها و برون ریزی احساسات باعث آرام گردیدن فرد است» (پورافکاری، ۱۳۷۶: ۲۳۴).

همدمان یارب کجا رفتند و یاران را چه شد دشمنی کی غالب آمد، دوستداران را چه شد
 می‌کشید دل در خراباتم، خراباتی کجا می‌کشد رنج خمارم، می‌گساران را چه شد
 قحط سالی شد که عشق و عاشقی از یاد رفت نعمت و هم شکر آن نعمت گذاران را چه شد
 کس نپرسد در میان این خزان و تفرقه کآن بهار انس و جمع جو کناران را چه شد...
 (شهریار، ۱۳۹۱: ۱۹۱).

این شعر که نام آن تودیع استاد است، از دست دادن استاد و وداع با وی انگیزه سرودن این شعر توسط شاعر است. «گذشته دوست داشتنی و سپری شده نوستالژیک، عصر طلایی نسل گذشته است. آن هنگامی که همه چیز خوب بود، مردم به هم احترام می‌گذاشتند، روابط مستحکم‌تر، شهرها با صفات، انسانها مهربان‌تر و اخلاق و قانون، محترم‌تر بود. عصر طلایی

هویتش را از تضاد با زمان حال کسب می‌کند. پس حسرت گذشته همراه است با لعن اکنون. اکنون مردم احترام و ادب و اخلاق نمی‌دانند، رابطه‌ها و همسایگی‌ها و رفاقت‌ها سست و خوار شده و اگر رفاقتی هست، رفاقت دوره خوشی است» (کیویس تو، ۱۳۸۰: ۱۲۸).

طوطی غمین نشسته که قنّاد می‌رود شیرین دلش گرفته که فرهاد می‌رود
چرخد زمان که یاد عزیزان مکن ولی عمر عزیز هم مگر از یاد می‌رود...
روزی به هم رسیدن و روزی جدا شدن دادی نرفته نوبت بیداد می‌رود...
(شهریار، ۱۳۹۱: ۲۳۵).

شهریار از جمله شاعرانی است که نام رفیقان و یاران و دوستان خویش را در ردیفهای شعری خود به کار برده است. دو شعر زیر، نام یار و دوستی در گذشته، به عنوان ردیف قرار گرفته است شعر زیر برای دوستی با نام شهیار است.

آیین‌ها شکسته بی روی ماه شهیار از بخت بد کشیدم یک عمر اه شهیار
او رحمت خدا بود پشت و پناه ما بود تا رحمت خدا باد پشت و پناه شهیار
یارب گرش گناهی است از من به دیده منت آری به اشک حسرت شویم گناه شهیار
ای کاش از این سفر بود امید بازگشتن بیچاره من که مانده است چشمم به راه شهیار
(همان: ۳۷۲).

چنانکه گفته شد، از ردیف شعری این غزل نیز، توصیف کردن دوستی در ایام گذشته به خوبی برمی‌آید. شاعر با بیان خصیلت‌های نیک این فرد، در گذشته شدن وی را به خاطر آورده و او را از اهالی بهشت می‌داند.

ماهی از خانه برون تاخت به نام محمود شاهد حسن و ادب رشگ غلام محمود....
رختش آخر به سر کوی خرابات کشید شور عشقی که به کف داشت زمام محمود...
شهریارا چه صفا داشت که در دیده ما راست تا چرخ برین رفت مقام محمود
(همان: ۲۳۸)

چنانکه در بخش‌های پیشین اشاره گردید، از دست دادن شخص و اشخاصی که در زندگی افراد وجود داشته‌اند، در افراد ایجاد نوستالژی می‌کنند و ادبیات، از اصلی‌ترین عناصری است که نوستالژی به زبان آن بیان می‌گردد. در شعر زیر، شهریار، در رابطه با از دست دادن پسر بچه‌ای هنرمند، به نام عیسی، از اهالی موسیقی، با پدر و مادر او ابراز همدردی کرده است.

من این غزل به عزای تو می‌کنم آغاز به گوش اختر غم از گیر ناله غاز
دلم بسوخت به داغ یگانه فرزندی که خود نتیجه یک عمر نذر بود و نیاز...
نمی‌کنم گله یا رب ولی شنیدستم کریم، داده خود را نمی‌ستاند باز
چه روحی از سخن شهریار می‌خواهی که روح می‌کند از قالب سخن پرواز
(همان: ۲۶۰).

این شعر نیز، از جمله اشعاری است که در سن شصت سالگی شهریار، خطاب به دوستی هفتاد ساله و خاطرات مشترک این دو در شهر دوست یاد شده، سروده شده است. استفاده مکرر از یاد، خاطره، جوانی، بیانگر مضمونی کاملاً نوستالژیک در این شعر است.

فرخا از تو دلم ساخته با یاد هنوز خبر از کوی تو می‌آوردم باد هنوز

در جوانی همه با یاد تو دلخوش بودم پیرم و از تو همان ساخته با یاد هنوز
(همان: ۲۶۲).

این شعر نیز که سایه و مشیری نام دارد، به علت تعلق خاطری که شهریار به فریدون مشیری و هوشنگ ابتهاج دو شاعر معاصر سروده شده است. این شعر علاوه بر مضمون نوستالژیک به خاطر آوردن دوستان و یاران، مضمون حسرت گذشته و جوانی را نیز دارد.

با آن همه گریختن و گوشه گیریم رهزن بود هنوز جوانی به پیری ام...
طوفان نوح پشت سر انداختم ولی دلخون به داغ لطف اله و امیری ام...
رفتند شاعران هم آواز شهریار اکنون دلی به سایه خوش است و مشیری ام
(همان: ۳۲۸).

ردیف در شعر زیر، فعل «گذاشتند» است. این، فعل، فعلی ماضی است و بیانگر، وقوع اموری در گذشته است، که با نوستالژی ارتباط مستقیم دارد. «ردیف، با بافت و محتوای شعر از لحاظ معنایی، تناسب دارد و گویای حال و هوای احساسی آن است» (کریم‌زاده شوشتری‌نژاد، ۱۳۹۱: ۱۰۲)

در این شعر نیز، ردیف «گذاشتند»، در رابطه با دوستان شاعر و رخ دادن فعلی در گذشته است که شاعر با حسرتی نوستالژیک آن را بیان می‌کند.

رفتند دوستان و مرا جا گذاشتند تنها مرا نبرده و تنها گذاشتند...
چون شد که کاشتند مرا پای در شدی خود پای بر سریر ثریا گذاشتند...
(شهریار، ۱۳۹۱: ۲۰۶)

نوستالژی در این غزل، با آرایه حسن تعلیل و یادآوری فلسفی اندیشه مرگ و زندگی توسط شاعر آغاز می‌شود و سپس با نام بردن از دوست خود وحید، به بررسی خاطره خود با وی می‌پردازد.

دگر به پای مه و مهر اگر جهان گردیم به صد چراغ نیابیم آنچه گم کردیم
کنار ماست که از اشک غم سزد دریا که با هزار صدف گوهری نپروردیم
وحید رفت و فروغی گذشت و عبرت مرد هنوز با همه این دردها چه بی دردم...
(همان: ۳۲۴)

این غزل با سؤال از عهد قدیم و خاطرات آن آغاز می‌شود و مضمونی نوستالژیک دارد.

چه شد آن عهد قدیم و چه شد آن یار ندیم خون کند خاطر من خاطره عهد قدیم
چه شدن آن طره پیوند دل و جان که دگر دل بشکسته عاشق نساوزد به نسیم
(همان: ۳۲۶)

معشوق: دیوان شهریار، به عنوان شاعری رمانتیک، سراسر از وجود عشق و معشوق آکنده است. از میان انواع عشق مجازی و حقیقی، آنچه در دیوان شهریار بیشتر با نوستالژی در ارتباط است، عشق مجازی است. اگرچه، مضمون دوری از بهشت و معشوق حقیقی هم طبق آنچه در فصلهای پیشین شرح داده شد، از بخشهای نوستالژی محسوب می‌شود، اما در دیوان شهریار اشعاری که معشوق در آنها جلوه‌ای مجازی دارد، حسرت بر گذشته و نوستالژی را بیشتر نمایان کرده‌اند. در ادامه، این نوع از غزلهای وی آورده شده‌اند.

ردیف او، نماینده معشوق مجازی در این غزل است. چرا که حریفی از دست رفته است که اکنون یادی از عهد قدیم نمی‌کند و شاعر از این موضوع لب به شکوه گشوده است و غم خود را بازگو نموده است.

یادم نکرد و شاد حریفی که یاد از او یادش بخیر گرچه دلم نیست شاد از او
با حق صحبت من و عهد قدیم خویش یادم نکرد یار قدیمی که یاد از او
(همان: ۳۶۶)

از عنوان این شعر که حیات بی‌همسر نام دارد، به خوبی برمی‌آید که معشوق شاعر دیگر در کنار او نیست و مضمون حسرت ایام خوش در کنار وی را القا می‌نماید. او از ظرف زمان و مکان که باعث از دست رفتن ایام گذشته می‌شود ناخشنود است.

من که عمری با نگار جان نثارم صرف شد بعد از او هم باز مانم؟ این هم آخر حرف شد؟
من کـ باران بهارم می‌کند برگ خزان چون بر آیم با زمستانش که باران برف شد...
(همان: ۱۹۰)

در این غزل، علاوه بر ردیف، که واژه حسرت است و نمایانگر مضمون نوستالژیک این شعر، مشخص است که از معشوقی که در کنار وی نیست سخن رفته است. عنوان آن نیز حسرت عاشق است.

در سایه هجران تو ای مایه حسرت همخانه حرمانم و همسایه حسرت
تا سایه بالای بلندت به سرم نیست کوتاه مباد از سر من سایه حسرت
(همان: ۱۰۱).

در این غزلی هم شاعر با نام بردن از دو شهر شیراز و تبریز که یکی زادگاه و موطن شاعر محسوب می‌شود، از بیت سوم به خاطره خود از معشوق زمینی سخن می‌گوید و اوقات خوش خود را مرور می‌نماید. (همان: ۲۶۳)

در شعر دیگری، ابتدا از فراق و در رثای معشوق و طلبی که شاعر عاشق به او دارد سخن گفته می‌شود ولی در اواسط غزل در جایی که از عهد قدیم یاد می‌شود، مشخص می‌گردد که شاعر حس نوستالژیک خود را نسبت به معشوق سروده است. ضمن اینکه نام این شعر نیز بوی پیراهن است و با تلمیح به جریان فراق یوسف، بازنمایی خاطرات حضرت یعقوب را با شنیدن بوی پیراهن فرزندش، خاطر نشان می‌نماید.

حدیث روی تو می‌گفت لاله با دل من که داغ دل کندم تازه یاد عهد قدیم...
کجایی ای خط سبزت به پشت خاتم لعل نوشته آیه یحی العظام و هی رمیم..
(همان: ۳۳۳)

همچنین در غزل دیگری که نام آن سه تار من است، با استفاده از سه تار و عنصر رمانتیک موسیقی، در این غزل، فراق از یار را بیان کرده و حسرت خود را تسلی می‌دهد. (همان: ۳۵۱)

در چهار غزل دیگر هم، شاعر به صراحت از حسرت دیدار و گذشته و پرسش از معشوق سخن می‌گوید که فرآیند نوستالژیک جاری در این اشعار را نمایان می‌نماید. (همان: ۴۰۳، ۴۰۴، ۲۳۹، ۲۲۹).

حسرت بر گذشته و جوانی

گذشت ایام و طراوت جوانی، حسی نوستالژیک است که عنصر از دست رفتن زمان و به چالش کشیدن ایام از دست رفته را توسط شاعر به همراه دارد. از این رو بخش سوم خاطره فردی در شعر شهریار مختص سپری شدن ایام جوانی و

نگرانی و دل‌تنگی شاعر از این امر می‌باشد. این شعر در ایام میان‌سالی شاعر سروده شده است که عمر خود را با از دست رفتن جوانی و ایام آن مصادف می‌بیند. از این رو تا انتهای شعر به این موضوع پرداخته است.

به چشم خود گذر عمر خویش می‌بینم نشسته‌ام لب جوئی و آب می‌گذرد...
 به آب و تاب جوانی چگونه غره شدی که خود جوانی و این آب و تاب می‌گذرد
 به زیر سنگ لحد، استخوان پیکر ما چو گندمی است که از آسیاب می‌گذرد
 (همان: ۱۶۸)

وداع جاودانی جوانی با شاعر که در بیت اول آورده شده است، نشانگر حسرتی است که به علت گذر ایام بر شاعر مستولی است.

جوانی حسرتا با من وداع جاودانی کرد وداع جاودانی حسرتا با من جوانی کرد
 بهار زندگانی طی شد و کرد آفت ایام به من کاری که با سرو و سمن باد خزانی کرد ...
 (همان: ۱۷۲)

شعر زیر دارای دو مضمون حسرت جوانی و حسرت دوری از معشوق و از دست دادن او به صورت توأمان است که در مصرع دوم بیت اول نیز که از واژه‌های عشق و شباب در کنار هم استفاده کرده است، مؤید همین موضوع می‌باشد.

دوش در خواب من آن لاله عذار آمده بود شاهد عشق و شبابم به کنار آمده بود...
 چشم بگشودم و دیدم ز پس صبح شباب روز پیری به لباس شب تار آمده بود
 مرده بودم من و این خاطره عشق و شباب روح من بود و پریشان به مزار آمده بود
 آوخ این عمر فسونکار بجز حسرت نیست کس ندانست در اینجا به چه کار آمده بود
 (همان: ۲۳۲)

نیز (ر.ک: همان: ۴۱۵، ۴۰۵)

«به طور کلی، زمانی که شاعر یا نویسنده به شرح گذشته و جوانی خود می‌پردازد، بیشتر از رنگهای شاد، حاوی مفاهیم مثبت استفاده می‌کند و هنگام توصیف اکنون خویش، مخاطب را با رنگهای سرد و بی روح و با معنای منفی مواجه می‌کند. باید توجه داشت که لزومی بر اشاره صریح به رنگی خاص مثلاً سبز یا زرد نیست بلکه شاعر با استفاده از واژگانی خاص که لازم ملزوم رنگهاست، این حالت را القا می‌کند و رنگها را در متن منعکس می‌کند» (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۷۷). در این غزل نیز با استفاده از مفاهیمی نظیر بهاران و نغمه خوانی یاد جوانی را زنده می‌دارد.

پیرم و گاهی دلم یاد جوانی می‌کند بلبل شوقم هوای نغمه خوانی می‌کند
 همتم تا می‌رود ساز غزل گیرد به دست طاقتم اظهار عجز و ناتوانی می‌کند
 بلبلی در سینه می‌نالد هنوزم کاین چمن با خزان هم آشتی و گل فشانی می‌کند...
 (همان: ۲۱۶)

نیز (ر.ک: همان: ۲۱۵، ۳۰۹، ۴۰۹، ۴۳۶).

نوستالژی جمعی

وطن

در بخش خاطرات جمعی مرتبط با نوستالژی، یکی از عمده‌ترین مضامین، متعلق به «وطن» است. همان‌طور که گفته شد، یونگ این تجارب و مفاهیم را که از پیشینیان به ما ارث رسیده و دارای بن‌مایه‌های همگانی است کهن‌الگو می‌خواند،

«اما آنچه اهمیت دارد این است که حس همدردی در خاطره جمعی بسیار زیاد است به این سبب که بسیاری از انسان‌ها در این نوع از خاطرات مشترک‌اند. احساس دلتنگی در این نوع از خاطرات ممکن است برای فرهنگ و اجتماع گذشته باشد. مثلاً، دوران اساطیری و پهلوانی ایران باستان و ... بدیهی است که این نوع دلتنگی زمانی به وجود می‌آید که در جامعه ارزش‌ها، بی‌ارزش و جامعه از لحاظ فرهنگی و سیاسی دچار تزلزل و چالش شده باشد. در میان بزرگان و شاعران ادب پارسی و حتی جهان «فردوسی توسی» را باید بزرگترین خالق و شاعر نوستالژی‌سرا در بخش خاطرات جمعی نامید» (عباسی، ۱۳۹۲: ۶۵).

از سوی دیگر نوستالژی در رابطه مستقیم با مکتب رومانسیسم است و همان‌طور که اشاره شد، این مکتب «می‌خواهد طبیعت را نه به آن صورت که نویسندگان کلاسیک محدود ساخته‌اند، بلکه به صورت بدوی و دست نخورده‌ای توصیف کنند» (سید حسینی، ۱۳۸۵: ۱۸۵). آنچه در شعر این شاعران توجه را به خود جلب می‌کند، این موضوع است که آنان وطن را نه با محدوده و ویژگی‌های سیاسی - اجتماعی، بلکه بیشتر با لطافت‌ها و زیبایی‌های طبیعت، احساسات عاشقانه‌ای که در آن اتفاق افتاده و یا همراه با مزه‌ها و بوها و جزئیات بسیار لطیف به تصویر کشیده و یاد می‌کنند. از جمله در شعر زیر از شهریار می‌بینیم که او دشت و دمن و طبیعت وطن را چه نازکانه توصیف می‌کند و چگونه آرزوی بازگشت به آن را دارد.

گشوده‌ام پر و بال سفر هوای وطن را که آشیان به چمن خوشتر است مرغ چمن را
درای قافله‌ی هم‌رهان به کوه و در و دشت فکند غلغله شوق بازگشت وطن را...

موضوع دیگری که در ارتباط با نوستالژی وطن در شعر شهریار شاهد آن هستیم، این است که او علاوه بر وطن مادرزادی خویش، محدوده‌های جغرافیایی دیگری را نیز که در آنها تجارب لذت‌بخشی داشته است، در شعر خویش به شکلی حسرت‌بار یاد کرده و آرزو می‌کند کاش دوباره در آن محیط قرار می‌گرفت و خوشی‌هایی که داشت دوباره اتفاق می‌افتاد. از جمله در اشعار زیر شاهد هستیم که تهران و شیراز به شکلی نوستالژیک توصیف شده‌اند:

خوشا تهران و طرف لاله زارش خرامان شاهدان گل‌عذارش
دیار عشق و شهر آشنایی است خدای عشق دارد پایدارش...
به کوی بهجت آبادم سلامی است صبا گرفتند از آن سو گزارش
دل‌م دارد هوای کوی یاران اگر فرصت بود از روزگارش
(شهریار، ۱۳۹۱: ۲۷۲).

در شعر زیر علاوه بر توضیح بالا، تعلق خاطر شهریار، به شاعران آن سرزمین به خصوص حافظ شیرازی نیز موجبات نوستالژیک شدن مفاهیم شده است.

دیدمت دورنمای در و بام ای شیراز سرم آمد به بر سینه سلام ای شیراز
وامداریم سرافکنده ز خجالت در پیش که پس انداخته‌ایم این همه وام ای شیراز...
زان می‌لعل که خمتخانه به حافظ دادی جرعه‌ای نیز مرا ریز به جام ای شیراز
زان خرابیات که بر مسند آن خواجه مقیم گوشه‌ای نیز مرا بخش مقام ای شیراز
(همان: ۲۵۹)

آنچه بین تمامی شاعران ایرانی، از هر قومیتی و از هر قشری مشترک است و از اهمیت بالا برخوردار است، گذشته از شهرها و روستاهای مادری، کشور ایران است. شهریار نیز از این امر مستثنی نیست. «او تا بود حسرت از دست رفتن

احتشام پیشینه ایران را خورد اگر چه آن آرزو را با خود به خاک تیه نبرد و رجعت طلعه‌های شکوه و استقلال کشور را با احتزاز بیرق دین و داد دید و ستود. او تا بود ایران را به فراخی هزار سال پیش خود می‌دید و به دیگران می‌نمود... ایرانیت شهریار به وجهی قاطع و آشتی ناپذیر در بازخاست اراضی اشغال شده و پروراندن حس تصاحب ولایت مهجور ایران بزرگ موجب دلخوری روشنفکران دیگر اندیش و ناراحتی دشمنانی شده بود که مسائل ایران را زیر نظر داشتند و طمع خام تملک ایران را در سر می‌پروراندند» (فردی، ۱۳۷۲: ۲۵).

سال‌ها مشعل ما پیشرو دنیا بود چشم دنیا همه روشن به چراغ ما بود
 درج دارو همه در حکم حکیم رازی برج حکمت همه با «بوعلی سینا» بود...
 داستان‌های حماسی به سرود و به سزا خاص «فردوسی» و آن همت بی‌همتا بود...
 خاتم گمشده را باز بجو ای «ایران»! که بدان حلقه جهان زیر نگین ما بود
 (شهریار، ۱۳۹۱: ۲۲۷)

نمونه بارز دیگری از نوستالژی وطن در شعر زیر قابل مشاهده است. حسی که از این اشعار به مخاطب منتقل می‌شود، حس غیرقابل بازگشت بودن زیبایی و دلخوشی‌های گذشته در سرزمینی است که کودکی و جوانی در آن سپری شده است. چرا که «آنچه از دست داده‌ایم، جامعه ارگانیک و فرهنگ زنده متحقق در آن است. رقص‌ها و ترانه‌های عامه مردم، دهکده‌هایی با چراگاه‌های شیب‌دار و صنایع دستی، نشانه‌ها و جلوه‌های چیزی بیش از آنچه می‌نمایند هستند؛ نشانه هنر زندگی و روش زیست‌اند. روشی که منظم و با الگو، شامل هنرهای اجتماعی، معیارهای داد و ستد و تطبیق با محیط طبیعی و ضرب و آهنگ زمان که از تجربه دیرین نشأت گرفته است» (فران ریموند لی‌وس، به نقل از جانسون، ۱۳۷۸: ۱۱۴)

شعاع چشم ترم می‌کند وداع وطن که چشم و دل همه را روشن از شعاع وطن
 چو آفتاب غروبم در این کران افق نگاه غمزه‌ام بسوسه وداع وطن
 (شهریار، ۱۳۹۱: ۳۴۵)

نیز (همان: ۲۹۷)

تعلق عرفانی و مذهبی

«بازگشت به گذشته و یادآوری و تداعی ازلی و اجتماعی و خانوادگی و طبقه اجتماعی و حرفه‌ای هر شخص از مضامینی است که دل‌سروده‌های اصیل انسانی را می‌سازد. شاعران که همیشه در پی جامعه آرمانی خالی از ناهنجاری هستند به‌طور خودآگاه و اغلب ناخودآگاه به گذشته نیک خود اشاره دارند» (موسوی، ۱۳۹۰: ۱۷۰). نمونه بارز این نوع نوستالژی در اشعار عرفانی فارسی نی‌نامه است. که در واقع مثل اعلائی این نوع از نوستالژی است. اما در میان شاعران معاصر نیز این گونه مضامین نوستالژیک وجود دارند. از جمله در اشعار زیر از شهریار:

دل‌م جواب بلی می‌دهد صلائی تو را صلا بزن که به جان می‌خرم بلای تو را
 به زلف گو که ازل تا ابد کشاکش توست نه ابتدای تو دیدم نه انتهای تو را...
 خوشا طلاق تن و دلکشا تلاقی روح که داده با دل من وعده لقای تو را...
 چه شکر گویمت ای چهره ساز پرده شب که چشمم این همه فیلم فرح فزای تو را

زردگی از تنگی دنیای خاکی، مفهومی و حالتی است که سراغ هر انسانی می‌آید و روح، خود را به در و دیوار جسم می‌کوبد که از تنگی و تاریکی آن خلاص شود، گاه زندگی به اندازه‌ای سخت می‌گذرد که انسان می‌خواهد جنبه خاکی

خود را فانی کرده و به جان و روح پیوندد. یا از گذشته می‌کند و می‌خواهد به جایگاه ازلی خویش بازگردد. همانند نی‌ای که در نی‌نامه مولوی از نیستان دور افتاده است:

وای چه خسته می‌کند تنگی این قفس مرا پیر شدم نکرد از این رنج و شکنجه بس مرا
پای به دام جسم و دل هم‌ره کاروان جان آه چه حسرت آورد زمزمه جرس مرا
(شهریار، ۱۳۹۱: ۸۴).

گرایش‌های مادی انسان را از آن روح وحشی و بکر که با طبیعت تداعی می‌شوند، محروم کرده است. این نظر بر نگاه تعالی‌گرایانه امرسون نسبت به تأثیر زایشی انسان نسبت به وجود خودش مبتنی است. بنابراین بنابر نظر امرسون هیچ لزومی به یک واسطه یا میانجی وجود ندارد. حتی روح عارفانه نیز غیر ضروریست و از اینجاست که نظریه وحدت با پروردگار مطرح می‌شود که وجود خود را در همه زمان‌ها و مکان‌ها بر ما می‌نمایاند.

طبیعت افشا و مکاشفه روح پروردگار است و ماده تجلی روح اشراق. توانایی است که از طریق آن روح را در طبیعت مشاهده می‌کند و این توانایی برتر از اشراقی است که فقط ماده را درک می‌کند. بنابراین پیوند اشراق و طبیعت به مثابه است از درک انسانی که طبیعت را به شکل یک کالا می‌بیند و می‌تواند انسان را از جان بخشیدن به ارتباط‌های روحی و معنوی به رستگاری رسانده و به اصل خویش بازگرداند.

آسمان با دیگران صاف است و با ما ابر دارد می‌شود روزی صفا با ما هم، اما صبر دارد
از غم غربت گرفت آینه چشم غمباری کآفتاب روشنم گویی نقاب از ابر دارد
این زمان، زندانیان بینی به ظاهر زنده اما زندگی، چون مرده، با آنها فشار قبر دارد
(همان: ۱۵۶)

«اهل معرفت برای انسان، دو تولد قائل‌اند. یکی تولد صوری و دیگر تولد معنوی، تولد صوری همان است که کالبد عنصری انسان از زهدان مادر گام به پهنه دنیا می‌گذارد... در این تولد اختیاری در کار نیست. ولی تولدی دیگر وجود دارد که خاص بندگان برگزیده است و به اختیار صورت بندد. بدین گونه که انسان با تربیت و تفویض نفس خود دل از زنگار هوس‌ها می‌پردازد و از زهدان محسوسات و مشیمه غرایز خارج می‌شود و در جهان معنوی و عرصه ملکوتی تولد می‌یابد» (زمانی، ۱۳۸۶: ۱۹۱) در شعر زیر از شهریار نمونه‌ای از این زادن را می‌بینیم. با این تفاوت که او تولد خود را همراه با عشق ازلی می‌داند و آسایش خود را در گرو رسیدن به آنچه از ازل در دل او نهاده‌اند، تلقی می‌کند.

زادن من سفر و عشق تو باشد زادم چه حسنی که منت عاشق مادرزادم
گردش چشم تو با من چه طلسمی انداخت که در این دایره چرخ کبود افتادم
قصر غلمان و سراپرده حورانم بود آدم انداخت در این دخمه غم بنیادم...
من اگر رشته پیمان تو بستم ز ازل پای پیمان تو هم تا به ابد استادم
شهریارا چه غم هست که چون خواجه خویش بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم
(شهریار، ۱۳۹۱: ۲۹۱).

علاوه بر مضامین عرفانی که تقریباً ماوراء طبیعی هستند، شهریار، درباره مضامین مذهبی نیز با حسی نوستالژیک، شعر سروده است. از جمله این اشعار، شعری درباره امام رضا (ع) است:

دلها که آرزوی امام رضا کنند گویا زیارت علی مرتضی کنند

در سینه می‌طبد دل شیدای شیعیان هر دم که آرزوی امام رضا کنند
 در حسرت طواف تو ای آشیان قدس مرغان شکسته پر، چه پرها که وا کنند
 زان کیمیای گنبد و گلدسته طلا کآن صحن را به شور و نوا کربلا کنند...
 با شاه عرضه کن سخن عشق شهریار اما نه زاهدانه که روی و ریا کنند
 (همان: ۲۲۰)

شعر زیر نیز از جمله اشعار عرفانی شهریار است که در آن به ازلی بودن عشق الهی اشاره دارد و بهره گرفتن از ردیف «بود»، حس نوستالژیک به شعر می‌دهد. به نوعی که مخاطب حس می‌کند، شاعر در آرزوی دوباره عشقی است، که از ازل در دل انسان بوده است و با شیوع عاملی به نام تمدن از دست رفته است و انسان دیگر نمی‌تواند آن احساس بکر و دست-نخورده عاشقانه را تجربه کند:

تا هلال مه به طاق و طارم آفاق بود جفت ابروی تو در آفاق و انفس طاق بود...
 آدمی تا عرش اعلا پر زدی زین بال علم گر تمدن متکی بر پایه اخلاق بود...
 زندگی زندانی من بود چندین روزگار حس من خود زهر بود و صبر من تریاق بود..
 (همان: ۲۳۳)

بدوی‌گرایی، گریز از شهرنشینی و تمدن ستیزی

مبدأ در لغت به معنی اصل و آغاز است و بدوی به معنی ابتدایی و آغازی. در اصطلاح، بدوی‌گرایی بر جلوه‌های گوناگون گرایش به گذشته اطلاق می‌شود. با این توضیح که مبدأ گرایی متضمن هر نوع علاقه به بازگشت به اصل و مبدأ است... اما بدوی‌گرایی نمودهای بسیار متنوعی دارد که به طور کلی در دو شاخه بدوی‌گرایی زمانی و بدوی‌گرایی فرهنگی جای می‌گیرد. بدوی‌گرایی زمانی را می‌توان بر توجه به پدیده‌ها و دستاوردهای زندگی، فرهنگ و هنر انسان در زمان‌های گذشته اطلاق کرد... بدوی‌گرایی فرهنگی شاخه گسترده‌ای است که به موجب آن در تمامی زمینه‌ها، پدیده‌های طبیعی بر پدیده‌های ساختگی برتری دارند. یکی از صورت‌های بدوی‌گرایی فرهنگی، در نحوه برخورد سراینده‌گان و نگارندگان رمانتیکست، سمبولیکست و سوررئالیست نمود می‌یابد. اینان هر یک به شیوه‌های خاص خود می‌کوشند تا بدوی‌ترین و بی-شائبه‌ترین احساسات و ذهنیات خود را بدون دخالت عقل بیان نمایند» (داد، ۱۳۸۷: ذیل مبدأگرایی)

مؤلفه‌هایی می‌توانند تداعی‌گر این مضمون باشند، «از میان رفتن مناظر طبیعی و آرایش پاک و سادگی نخستین، احساس غربت، تنهایی، سکون و سکوت انسان در شهر، ابراز دل‌تنگی از اماکن بسته شهری، ساختمان‌ها و ... باشد» (حیدریان، ۱۳۹۱: ۵۱-۴۸)، که در اشعار زیر می‌توان نمونه‌های آن را مشاهده کرد:

چند در شهر فشارد فلک دون ما را خوشم از بخت که زد خیمه به هامون ما را
 لب میگون بتان هیچ نبود ای لب جو خط سرسبز تو آورده به میگون ما را
 بر لب جوی پیاله پُر می کن، ساقی تا تمسخر نکند لاله‌ی گلگون ما را
 بید آشفته‌تر از طره لیلست، ز باد نه عجب گر کند این منظره مجنون ما را

در شعر زیر نیز، شاعر با جمع کردن عوامل تمدن‌ساز شهری و شکایت از آنها خواستار بازگشت به زندگی روستایی و بدوی انسان بوده و مؤلفه‌های شهرنشینی را جوری کنار هم چیده که حس انزجار و بی‌زاری مخاطب را نسبت به آنها

برمی‌انگیزد. حس نوستالژیک این شعر با همین آزر و حسرت بازگشت به بدویت آشکار است، ضمن اینکه در پایان نیز شاعر به صراحت از عبارت «ای کاش و ای وای» بهره می‌برد تا این احساس را هر چه بیشتر به مخاطب منتقل کند.

زندگی با ماش جز پیکار و جز پرخاش نیست / و بود با هر نخودش آشتی، با ماش نیست
صوت ماشینی همه جنگ است با اعصاب خلق / زنگ تلفن، بوق ماشین غیرفحشی فاش نیست
ماه هم از دود ماشین خیره شد، بلبل خموش / این فضای تیره جز جولانگه خفاش نیست
کاش ما هم رفته بودیم این چه ماندن شد که من / بر زبان حرفیم جز «ای وای» و جز «ای کاش» نیست
(شهریار، ۱۳۹۱: ۱۲۶)

مرگ اندیشی

«در ادبیات فارسی سه نگرش به مرگ وجود دارد. نگرش مرگ ستایانه، که زندگی را وا می‌نهد و مرگ را عاشقانه می‌جوید؛ مولوی بزرگترین نماینده این اندیشه است. دوم نگاه مرگ‌گريزانه که با نکوهش و نفرت به مرگ می‌نگرد و برای رهایی از چنگال مرگ تلاش می‌کند تا در این زندگی ناخواسته داد عمر را از زندگی بگیرد و جهان دیگر را فرو نهد. خیام بزرگترین نماینده این دسته به شمار می‌آید... سومین نگاه آفرینش‌گرانه است که ضمن پذیرش مرگ به عنوان یک واقعیت هستی از زندگی و نعمت‌های آن بهره می‌برد و به دیگران هم بهره می‌رساند. سعدی را می‌توان نماینده تمام‌عیار این گروه به حساب آورد» (فلاح، ۱۳۷۸: ۲۵)

با این توضیح، آنچه درباره مضمون مرگ در شعر شهریار مشاهده می‌شود، از نوع اول، یعنی مرگ‌ستایانه است. این موضوع از آنجا ناشی می‌شود که شاعر حسرت پیوستن به یاران و دوستان قدیمی‌اش را دارد و این خود نوعی نوستالژی است که نوستالژی آینده نام دارد. در زیر نمونه‌هایی آورده شده است:

شاه باشی یا گدا از دست ساقی فلک باید / این ته جرعه جام اجل نوشید و رفت
خرما آن جان عتلولی کز کف حور بهشت / وقت رفتن با لبی خندان گلی بویید و رفت
شهریار از ذوق رفتن در وداع آخری دوستان / با وعده‌گاه بوستان بسوسید و رفت
(شهریار، ۱۳۹۱: ۱۴۳)

نتیجه‌گیری

اشعار نوستالژیک شهریار در ذیل هفت عنوان قابل تقسیم‌بندی هستند. به این ترتیب: یاد یاران، یاد معشوق، یاد وطن، یاد جوانی، تمدن ستیزی، مرگ اندیشی، تعلق عرفانی و مذهبی. از این میان، بیشترین بسامد مربوط به خاطره‌های فردی از جمله یاد یاران، یاد معشوق و حسرت ایام جوانی مربوط می‌شود. که این به لحاظ روانشناسی نشان دهنده روحیه متمایل به رمانتیسم است. او برای آفرینش اشعار نوستالژیک از بین ضمیر ناخودآگاه فردی و جمعی، ناخودآگاه فردی او تأثیر بیشتری بر وی گذاشته است.

وطن به عنوان اصلی‌ترین و اولین مضمون مرتبط با تعریف‌های نوستالژی در شعر شهریار نمودهای نوستالژیک فراوانی دارد. به شکلی که این مضمون به دو صورت در شعر او بروز یافته است. یک نوع مربوط به وطن مادرزادی او یعنی آذربایجان که قسمتی اعظم از این اشعار نیز در دیوان ترکی او موجود است و نوع دوم مربوط به محدوده‌های جغرافیایی است که او در آنها خاطرات خوشی با دوستان، یاران و معشوق داشته است. ضمن اینکه توجه سیاسی - اجتماعی به فراز و فرودهای کشور ایران نیز بخشی از آنها را تشکیل می‌دهد. از این مجموعه، درباره حسرت‌های عاشقانه مربوط به عشق زمینی،

می‌توان گفت از آنجا که شاعر در اولین عشق خود، وصال را تجربه نکرده است، حسرت نوستالژیک عشق زمینی در شعر او بسیار جلوه‌گر بوده است و مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد. درباره اشعار نوستالژیک عرفانی در شعر شهریار به صراحت می‌توان گفت که این نوع اشعار، گرایش‌های عرفانی شاعر را نشان می‌دهند به این صورت که او زندگی در دنیای خاکی را زندگی اصلی تلقی نمی‌کند و رؤیای زندگی ازلی در ناخودآگاه جمعی او نقش بسته است و منجر به ایجاد حسرت و دل‌تنگی برای بازگشت به آن دوران شده است که در شعر او نمایان است. آرکائیسیم نیز که از نمودهای بارز نوستالژی است، در شعر شهریار به حد بسیار کمی بوده است مگر اینکه مربوط به نام بردن از شخصیت‌های اساطیری در یک یا دو غزل باشد.

منابع

۱. آشوری، داریوش، (۱۳۷۵)، فرهنگ علوم انسانی، تهران: مرکز، چ. سوم.
۲. انوشه، حسن، (۱۳۷۶)، فرهنگنامه ادب فارسی، جلد دوم، تهران: سازمان چاپ و انتشارات.
۳. باطنی، محمد رضا (۱۳۶۸)، روانشناسی در زمینه وابسته: انگلیسی - فارسی، فارسی - انگلیسی، تهران: فرهنگ معاصر.
۴. پورافکاری، نصرت اله، (۱۳۷۶)، چکیده روانشناسی بالینی رولد کاپلان و بنیامین سادوک، تهران: انتشارات آزاده.
۵. حیدریان شهری، احمد رضا، (۱۳۹۱)، «بررسی تطبیقی شهرگزیزی و بدوی گرایي در شعر سهراب سپهری و عبدالمعطی حجازی»، نشریه زبان و ادبیات عرب، ش. ۶.
۶. حمیم، سلیمان، (۱۳۷۹)، فرهنگ معاصر، تهران: فرهنگ معاصر.
۷. داد، سیما، (۱۳۸۷) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: انتشارات مروارید، چ. هفتم.
۸. زمانی، کریم، (۱۳۸۶)، میناگر عشق، تهران: نی، چ. ششم.
۹. سید حسینی، رضا، (۱۳۸۵)، مکتب‌های ادبی، تهران: نگاه، چ. چهاردهم.
۱۰. شریفیان، مهدی، (۱۳۸۴)، «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار نادر نادرپور»، دو فصلنامه مولوی پژوهی، دوره ۲، ش. ۶، صص ۴۰-۶۰.
۱۱. صفوی، کوروش، (۱۳۸۰) از زبان‌شناسی به ادبیات، جلد اول، تهران: حوزه هنری
۱۲. عباسی، محمود و یعقوب فولادی، (۱۳۹۲)، «بررسی نوستالژی در شعر منوچهر آتشی»، ادبیات پارسی معاصر، سال سوم، ش. دوم، صص ۴۳-۷۳.
۱۳. جانسون، لزل، (۱۳۷۸)، منتقدان فرهنگ، ترجمه ضیاء موحد، تهران: طرح نو.
۱۴. فردی، اصغر، (۱۳۷۲) «شهریار و ادبیات حسرت»، مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، دوره دوم، ش. ۱، صص ۱۹-۵۸.
۱۵. فلاح، مرتضی، (۱۳۷۸)، «سه نگاه به مرگ در ادبیات فارسی»، پژوهش و ادبیات فارسی، ش. ۱۱.
۱۶. مصفا، محمد جعفر، (۱۳۸۴)، رابطه، تهران: انتشارات نگاه، چ. دوم.
۱۷. موسوی، سید کاظم، شمسی حسینی، (۱۳۹۰)، «نوستالژی در اشعار سنایی»، نشریه مطالعات و تحقیقات ادبی، ش. ۱۶.
۱۸. یونگ، کارل گوستاو، (۱۳۷۷)، تحلیل رویا، ترجمه رضا رضایی، تهران: انتشارات جامی.

